

بسم الله الرحمن الرحيم

روایات مخالفان در فضائل اهل بیت علیهم السلام

حدود نقل، خطرهای ترویج، و جایگاه احتجاج

به اهتمام: محمد علی حمیدی سیستانی

۱۴ خرداد ۱۴۰۵ | ۱۸ ذی الحجة الحرام ۱۴۴۷ | قم مقدسه

www.HamidiSistani.ir

<https://t.me/FeraqLearn>

HamidiSistani@gmail.com

چکیده

در میان شیعیان این رویه رواج یافته که برای اثبات فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام به روایات، اشعار، و اعترافات موجود در منابع مخالفان تمسک می‌جویند و آن‌ها را در منابر و محافل شیعی بازگو می‌کنند. این مقاله با تکیه بر دستور مهم امام رضا علیه السلام به ابراهیم بن ابی‌محمود - که شیخ صدوق رحمته الله در عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل کرده است - و احادیثی که مخالفت با روش عامه را مایه رشد شیعه دانسته‌اند، نشان می‌دهد که این رویه نه تنها فاقد اولویت، بلکه مذموم است. همچنین با بررسی اجمالی نمونه‌های مشخصی از همین روایات و اشعار، آشکار می‌شود که پشت ظاهر فضیلت‌گویی، سیاست‌هایی حساب شده از سوی مخالفان در کار بوده که حداقل هدفشان انحراف جامعه‌ی شیعی از منابع اصیل و حیانی است. در پایان، تمایز میان «استناد در احتجاج» - که در مناظره با مخالفان مجاز است - و «نقل و ترویج عمومی» این دست منقولات - که در محافل شیعی مذموم است - تبیین می‌گردد. این مقاله به روش تبلیغی ترویجی نگاشته شده است.

کلیدواژه‌ها:

ابن ابی‌محمود، جعل حدیث، منقبت خوانی، منبر شیعه، احتجاج.

مقدمه: دشمنی که باید جدی گرفت

هر کسی که در جلسات مذهبی شیعی حضور یافته باشد، با پدیده‌ای آشنا است: مداح یا سخنران برای اثبات عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام، شعری از شافعی می‌خواند، یا سخنی از عمر بن خطاب نقل می‌کند، یا روایتی را از کتاب‌های اهل تسنن بر منبر می‌آورد. گویی اعتراف دشمن، معتبرترین گواه بر حقانیت است. اما پیش از هر چیز باید از خود پرسیم: این «دشمن» که قرار است اعترافاتش گواه ما باشد، چه کسی است؟ آیا با جماعتی بی‌سواد و ساده‌لوح روبه‌رو هستیم که از سر غفلت، حقایقی را بر زبان آورده‌اند؟ پاسخ قطعاً منفی است. مخالفان اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ، زیرک‌ترین و سیاسی‌ترین چهره‌های زمان خود بوده‌اند. همان‌هایی که بزرگ‌ترین امپراتوری‌های اسلامی را اداره کردند، فقه و کلام و تفسیر ساختند، و جریان‌های فکری‌ای پدید آوردند که امروز، پس از گذشت چهارده قرن، بیش از یک میلیارد مسلمان را در کنار خود دارند. کسانی که توانستند این حجم از نفوذ تاریخی را برای خود فراهم کنند، هرگز از سر سادگی و بی‌تدبیری سخن نمی‌گویند.

اگر این واقعیت را جدی بگیریم، دیگر نمی‌توانیم «اعترافات» آن‌ها را بی‌غرض و ساده‌انگارانه بخوانیم. هر جمله‌ای که در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام از آن‌ها نقل می‌شود، باید با این پرسش همراه باشد: این جمله چه کاری برای آن‌ها می‌کند؟ چه پیامی را در میان پیروانشان تثبیت می‌کند؟ و چه آسیبی به اندیشه شیعی می‌زند؟

این مقاله نشان می‌دهد که روایات معصومین علیهم السلام صریحاً این روش را در محافل شیعه نفی می‌کنند. تحلیل نمونه‌هایی از همین «فضائل منقول» نیز نشان می‌دهد که پشت هر کدام از آن‌ها هدفی حساب شده نهفته است. البته باید میان دو چیز تمایز گذاشت: نقل و ترویج این روایات در میان شیعیان، و احتجاج به آن‌ها در برابر خود مخالفان. آنچه مذموم است اولی است، نه دومی.

بخش اول: مبنای حدیثی - حدیث ابن ابی محمود

۱. پرسشی که ابراهیم پرسید

در عیون اخبار الرضا علیه السلام^۱ - که از مهم ترین جوامع روایی شیعه در سیره و بیانات امام هشتم علیه السلام است - روایتی از ابراهیم بن ابی محمود نقل شده که بی واسطه با موضوع این مقاله در ارتباط است. ابراهیم می گوید:

قُلْتُ لِلرَّضَا علیه السلام: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ عِنْدَنَا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَفَضْلِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَهِيَ مِنْ رِوَايَةِ مُخَالَفِيكُمْ وَلَا نَعْرِفُ مِثْلَهَا عِنْدَكُمْ، أَفَنَدِينُ بِهَا؟
به امام رضا علیه السلام عرض کردم: «ای پسر رسول خدا، ما روایاتی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و شما اهل بیت داریم که از مخالفان شما نقل شده، و نظیر آن ها را نزد شما نمی شناسیم. آیا آن ها را [بپذیریم و] معتقد شویم؟»

پرسش ابراهیم دقیقاً همان پرسشی است که بسیاری از شیعیان امروز - شاید بی آنکه به صراحت مطرح کنند - عملاً به آن پاسخ مثبت داده اند. پاسخ امام رضا علیه السلام در دو بخش است: نخست، اصلی کلی و بنیادین؛ سپس تشریح دقیق سازوکار فریب مخالفان.

۲. اصل بنیادین: منبع سخن مهم است

امام رضا علیه السلام پیش از هر چیز، سخنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمودند:
مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَّدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَّدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَّدَ إِبْلِيسَ.
«هر کس به گوینده ای گوش فرا دهد [و کلام او را قبول کند]، او را پرستیده است. پس اگر آن گوینده از جانب خداوند عزوجل باشد، خدا را پرستیده، و اگر از جانب ابلیس باشد، ابلیس را بندگی کرده است.»

این سخن، یک اصل معرفت شناختی بنیادین است: گوش سپردن به هر منبعی، نوعی تبعیت از آن منبع است. محتوا به تنهایی معیار نیست؛ منبع هم مهم است. می توان از دهان منبعی آلوده، سخنی ظاهراً درست شنید و باز هم تبعیت از آن منبع، گمراه کننده باشد.

این نکته را باید با تمام وزنش درک کرد: امام رضا علیه السلام حتی پیش از اینکه درباره محتوای روایات مخالفان چیزی بگوید، درباره خود منبع هشدار می دهد. گوش سپردن به مخالفان - حتی وقتی به ظاهر از فضائل اهل بیت علیهم السلام سخن می گویند - نوعی تسلیم در برابر چارچوب معرفتی آن هاست.

۳. سه دسته روایات جعلی مخالفان

امام رضا علیه السلام سپس با صراحتی چشمگیر تشریح می‌کند که مخالفان چه نقشه‌ای داشته‌اند:

إِنَّ مُخَالَفِينَ وَضَعُوا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: أَحَدُهَا الْغُلُوُّ، وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا، وَثَالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمِثَالِبِ أَعْدَائِنَا.

«مخالفان ما روایاتی در فضائل ما ساخته‌اند و آن‌ها را در سه دسته قرار داده‌اند: یکی غلو، دیگری

تقصیر در حق ما، و سومی تصریح به بدی‌های دشمنان ما.»

دسته اول - غلو: روایاتی که فضائل اهل بیت علیهم السلام را تا سطح ربوبیت (خدایی) بالا می‌برند. هدف این دسته را امام علیه السلام این چنین توضیح می‌دهد: «فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِينَا كَفَرُوا شِيعَتَنَا وَنَسَبُوهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا» (یعنی: وقتی مردم این غلو را بشنوند، شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و آن‌ها را به ادعای ربوبیت ما متهم می‌سازند). این دسته از روایات، ابزار تخریب چهره شیعه در میان عامه مسلمانان است.

دسته دوم - تقصیر: روایاتی که به ظاهر در فضیلت اهل بیت‌اند اما مقامشان را پایین‌تر از واقع نشان می‌دهند. هدف: «وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوهُ فِينَا» (یعنی: وقتی این کاستی را بشنوند، آن را واقعاً درباره ما باور می‌کنند). این دسته، ظریف‌ترین و پنهان‌ترین نوع است. روایاتی که در قالب فضیلت، محدودیت می‌سازند.

دسته سوم - مثال دشمنان: روایاتی که به صراحت دشمنان اهل بیت را نکوهش می‌کنند. هدف: «وَإِذَا سَمِعُوا مِثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا» (یعنی: وقتی مردم [از زبان ما و شیعیانمان] بدگویی دشمنانمان با اسم‌هایشان را بشنوند، آن‌ها هم ما را با نام‌هایمان بدگویی می‌کنند). امام سپس به آیه قرآن استناد می‌کند: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۲ (به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید تا آن‌ها از روی دشمنی و نادانی به خدا دشنام ندهند).

این تقسیم‌بندی سه‌گانه، نشان می‌دهد که مخالفان اهل بیت علیهم السلام هیچ‌گاه بی حساب سخن نگفته‌اند. حتی روایاتی که در ظاهر برای تکریم و بیان عظمت اهل بیت علیهم السلام و ذم مخالفین ایشان ساخته شده‌اند، در چارچوب یک برنامه حساب شده بوده است.

۴. دستور نهایی: راه ما را لازم بگیر

امام رضا علیه السلام روایت را با دستوری صریح به پایان می‌برد که ترجمه عملی همه آن است:

يَا بَنَ أَبَى مَحْمُودٍ، إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِيناً وَشِمَالاً فَالَزِمَ طَرِيقَتَنَا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَزِمَنَا لَزِمَنَا وَمَنْ فَارَقَنَا فَارَقَنَا.

«ای پسر ابی محمود! وقتی مردم به راست و چپ کشیده شدند، تو به راه ما بچسب. هر کس با ما قدم بردارد ما هم با او قدم برمی‌داریم، و هر کس از ما جدا شود ما هم از او جدا می‌شویم.»

«راست و چپ» در این عبارت، اشاره به همان منابع بیرونی است که هر یک به نوعی از مسیر اهل بیت منحرف می‌کنند. امام نمی‌گوید «آنچه مخالفان گفته‌اند را هم بگیر»؛ می‌فرماید «راه ما» را بگیر، نه هیچ چیز دیگر!

امام رضا علیه السلام در پایان این روایت می‌فرماید:

يَا بَنَ أَبِي مَحْمُودِ احْفَظْ مَا حَدَّثْتُكَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتُ لَكَ فِيهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

«ای پسر ابی محمود، آنچه به تو گفتم را حفظ کن که در آن خیر دنیا و آخرت را برایت گرد آوردم.» این تأکید نهایی، نشان می‌دهد که این روایت را نباید یک توصیه‌ی فرعی دانست؛ بلکه یک اصل بنیادین در منهج فکری شیعه است. اصلی که اگر به آن توجه شود، از خطرات فراوان فکری و اعتقادی در امان خواهیم بود. ان شاء الله.

بخش دوم: مخالفت با عامه، مایهٔ رشد شیعه

روایت ابن ابی محمود تنها متن روایی در این زمینه نیست. دستهٔ دیگری از احادیث وجود دارد که مخالفت با روش عامه را نشانهٔ رشد و پیشرفت شیعه معرفی می‌کنند. شیخ کلینی رحمه الله در الکافی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ.^۳

«آنچه در مخالفت با عامه (نظر اهل تسنن) بود، در آن [برای شما] رشد و آگاهی است.»

و در روایت دیگری:

دَعُوا مَا وَافَقَ الْقَوْمَ فَإِنَّ الرُّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ.^۴

«آنچه با این گروه موافقت دارد را رها کنید، چراکه رشد و آگاهی در مخالفت با آنان است.»

این احادیث در سیاق فقه و استنباط احکام وارد شده‌اند، اما دلالت‌شان از آن فراتر می‌رود. اهل بیت علیهم السلام می‌خواهند شیعیان معیار خود را مستقل از منابع مخالفان قرار دهند، نه اینکه صحت هر امری را با گواهی مخالفان تأیید کنند.

این احادیث از یک منظر دیگر هم قابل تأمل‌اند: اگر معیار ما برای ترویج فضیلت، گواهی مخالف باشد، در واقع داریم اولویت را به منبع مخالف می‌دهیم. این دقیقاً نقطهٔ مقابل چیزی است که ائمهٔ معصوم علیهم السلام به آن دستور داده‌اند.

بخش سوم: تحلیل نمونه‌هایی از منقبت‌نگاری معصومین علیهم‌السلام توسط مخالفین

اکنون با چارچوبی که روایات فراهم کردند، به بررسی نمونه‌هایی می‌پردازیم که گاهی در منابع و محافل شیعه نقل می‌شوند. هدف این است که نشان دهیم هیچ‌یک از این موارد بی‌هدف نبوده و شاید ساده‌انگاری مخالفین از جانب شیعه، باعث شده سیاست آن‌ها به ثمر بنشیند.

۱. «لولا علیّ لَهْلَكَ عُمَرُ» اعتراف یا تبرئه؟

این عبارت (اگر علی نبود، عمر از بین می‌رفت) در منابع اهل تسنن فراوان نقل شده و در محافل شیعی به عنوان «اعتراف خلیفه دوم به برتری امیرالمؤمنین علیه‌السلام» ارائه می‌شود. اما این قرائت، یک سویه و ناقص است.

باید پرسید: این جمله در نظام معنایی پیروان عمر چه بار معنایی ای دارد؟ در آن نظام، این جمله نشانه بزرگواری رهبر است نه ضعف او؟ خلیفه‌ای که بر مسند قدرت نشسته و به زیردست خود ارج می‌نهد! این تصویر در فرهنگ سیاسی آن دوران - و حتی امروز - تصویر یک مدیر خوب است، نه اعتراف به نالایقی. علاوه بر این، این جمله پیامی مهم‌تر را هم منتقل می‌کند: «علی حامی عمر بوده، نه رقیب او». گویی هیچ تضادی میان آن دو وجود ندارد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اشتیاق، خلافت عمر را یاری می‌داد! شاید این روایت در دسته دوم از سه‌گانه‌ای که امام رضا علیه‌السلام فرمودند جای گیرد: تقصیر. ظاهراً فضیلت است، اما در واقع مقام را پایین می‌آورد. تنزل امام منصوب الهی، به یاری دهنده خلیفه‌ای ظالم که غاصب حق اوست. و البته در مقابل، این خلیفه نه تنها متواضع است بلکه حق قدرشناسی را هم ادا می‌کند!!! پس نقل این جمله روی منبر، به جای اثبات برتری امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تصویری را تقویت می‌کند که مخالفان ساخته‌اند: علی بن ابی‌طالب، پشتیبان خلافت بود.

۲. «أفیلونی و لست بخیرکم و علیّ فیکم» اعتراف یا تهدید؟

این جمله‌ی منسوب به ابوبکر معمولاً در قالب «اعتراف به برتری امیرالمؤمنین علیه‌السلام» نقل می‌شود. اما تأمل در ساختار آن نشان می‌دهد که معنایی پنهان در آن وجود دارد. «مرا رها کنید، من برای [خلافت بر] شما مناسب نیستم حال آنکه علی در میان شماست» این جمله در بافت تاریخی‌اش در میان پیروان ابوبکر، نشانه تواضع رهبرشان خوانده می‌شود. اما در لایه‌ای عمیق‌تر، این جمله جامعه آن روز را با یک انتخاب روبه‌رو می‌کرد: «برای اینکه پایه‌های خلافت من استوار بماند، علی را حذف کنید!» و امروز نیز یک خبر می‌رساند: «در میان بیعت‌کنندگان و تاییدکنندگان خلافت ابوبکر، علی نیز وجود دارد». این همان سیاست جاری است که هنوز فریب می‌دهد و جاری است.

این روایت نیز از جنس تقصیر است: ظاهر آن کرامت‌گویی درباره‌ی علی است، اما در عمل، خلافت ابوبکر را مشروع جلوه می‌دهد و علی را در جایگاهی قرار می‌دهد که گویی پذیرفته است. دروغی بزرگ اما بعد از هزار سال، باورپذیر برای عوام!

۳. داستان تیر در پای امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ جعل در برابر قرآن

در برخی منابع اهل تسنن روایتی آمده که در هنگام نماز، تیر یا تیغی از پای امیرالمؤمنین بیرون کشیدند و ایشان آنچنان غرق در عبادت بودند که متوجه آن نشدند. این روایت در ظاهر فضیلتی بزرگ برای آن حضرت است. اما باید دید چه نیازی به ساختن چنین روایتی بوده است؟ چرا این روایت اولین بار در کتب کسانی دیده شده که از نقل فضائل مشهور و متواتر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ابا دارند؟ قرآن کریم در آیه ۵۵ سوره مائده می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

«ولی شما تنها خداست و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند، همانان که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

مفسران شیعه و سنی این آیه را در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) دانسته‌اند که در حال رکوع انگشتی خود را به فقیر بخشید. این آیه، ولایت بلافصل او بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ثابت می‌کند. روایت تیر در پا دقیقاً در مقابل این آیه محکم قرار می‌گیرد. شنونده پس از اطلاع از آن، دچار سوالی می‌شود: «کسی که در نماز آنقدر غرق عبودیت است که تیر را احساس نمی‌کند، چطور ممکن است در میانه نماز متوجه فقیر شده و انگشت خود را به او هدیه کند؟» یک روایت جعلی در برابر یک آیه قرآن. این نمونه‌ای آشکار از همان چیزی است که امام رضا (علیه السلام) «تقصیر» نامید: ظاهراً فضیلت، در باطن زدودن دلیل قرآنی ولایت. (دلیل بر ساختگی بودن نقل مشهور خارج کردن تیر از پای حضرت، مفصل است که با یک فحص اجمالی در ناقلین این روایت می‌شود به آن پی برد.)

۴. اشعار عمروعاص، شافعی، مولوی و ابن عربی؛ انحراف از وحی به شعر

ابیاتی که به شافعی نسبت داده می‌شود از جمله «عَلَيْ حُبِّهِ جَنَّةٌ / قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ» یا «وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَلَيْسَ يَدْرِي / عَلَيَّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ» از محبوب‌ترین محتوای منابر شیعی‌اند. اشعار مولوی و ابن عربی درباره‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز همین جایگاه را دارند.

اما باید از خود پرسید: اگر شافعی واقعاً به چنین باوری رسیده بود، چرا به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) معتقد نشد؟ اگر مولوی و ابن عربی این همه شیفته‌ی علی (علیه السلام) بودند، چرا از غاصبین حق

او تبعیت کردند و در فضیلت آن‌ها داستان‌سرایی‌های اغراق‌آمیز داشته‌اند؟ میان شیفتگی شاعرانه و التزام عملی به ولایت، فاصله‌ای است که اینان هرگز آن را نپیمودند.

کارکرد این اشعار در دست مخالفان روشن است: وقتی شیعیان این ابیات را روی منبر می‌خوانند، جایگاه گواه از «خدا در قرآن چنین فرمود» و «پیامبر در غدیر چنان گفت» به «شافعی چنین نوشت» و «مولوی چنین سرود» جابه‌جا می‌شود. این جابه‌جایی منبع، دقیقاً همان چیزی است که مخالفان می‌خواستند: انحراف از وحی به شعر، از نص به احساس.

همچنین است قصیدهٔ عمرو بن عاص، که با همان قلمی که علیه امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین می‌جنگید، ابیاتی در مدح آن حضرت نیز سرود.

* حفظ انتخابی روایات؛ اتفاق یا طرح؟

شاید مهم‌ترین و پنهان‌ترین نکته در این بحث، مسئله‌ی حفظ انتخابی روایات است. مخالفان اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ، احادیث متواتر و صریحی را که در شأن معصومین علیهم السلام در کتاب‌هایشان بود، حذف یا تضعیف کرده‌اند؛ همان احادیثی که در منابع شیعه محفوظ مانده است. در عوض، روایاتی «دست‌چندم» در ستایش اهل بیت علیهم السلام در منابعشان باقی مانده است که در منابع شیعی نه سند دارند و نه جایگاه. این همان منفرقات مخالفین است که ابن ابی‌محمود درباره‌شان از امام رضا علیه السلام پرسید و چنان پاسخ گرفت.

این اتفاقی نیست! روایاتی که حذف شدند، آن‌هایی بودند که حق روشن و صریح را اثبات می‌کردند. روایاتی که باقی ماندند مواردی هستند که می‌توانستند در یکی از سه دسته‌ای که امام رضا علیه السلام فرمودند جای بگیرند: غلو، تقصیر، یا ابزار فتنه.

کسانی که این همه احادیث صریح، مشهور و حتی متواتر را از کتاب‌هایشان پاک کردند، یقیناً با هدف و حيله این روایات (بی‌اعتبار نزد شیعه) را حفظ کرده‌اند. ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم که در انتخاب آنچه حذف شد و آنچه ماند، تصادف حاکم بوده است.

این‌ها نمونه‌هایی بود از سیاست‌های حساب‌شدهٔ مخالفان؛ و نمونه‌های این‌چنینی فراوان است. باید توجه داشت که ما غالباً آنقدر با این جریان آشنا نیستیم که هدف پشت هر جعل یا «اعتراف» را بتوانیم دریابیم. چه بسا روایت یا شعری که امروز بر منبر نقل می‌شود، هدفی دارد که سال‌ها یا قرن‌ها بعد آثارش آشکار خواهد شد. همان‌طور که بسیاری از جعلیات قرن‌های گذشته امروز کارکردشان روشن شده است. لذا پرهیز از گوش سپردن به این سخنان - و به‌ویژه پرهیز از نقل و ترویج آن‌ها در محافل شیعی - به سلامت

فکری جامعه شیعه کمک می‌کند. همچنان که امام رضا علیه السلام گوشزد فرمودند که این روش، «خیر دنیا و آخرت» را در پی خواهد داشت.

بخش چهارم: نقد استدلال «الفضل ما شهدت به الأعداء»

اگر این نقد را با کسی در میان بگذارید، احتمالاً این پاسخ را خواهید شنید: «الفضل ما شهدت به الأعداء» (یعنی: فضیلت آن است که دشمنان به آن گواهی دهند.) پس گواهی مخالفان بر فضائل اهل بیت علیهم السلام، خودبه خود ارزش ویژه‌ای دارد و باید آن را غنیمت شمرد.

این استدلال از چند جهت قابل نقد است:

اول: خود این جمله از کجا آمده؟ این عبارت، اتفاقاً سروده عمرو عاص است.^۵ همان کسی که در صفین در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و با حیلۀ قرآن بر نیزه، جنگ را به نفع معاویه پایان داد. این شعر را در «مدح» علی علیه السلام سروده، در حالی که همزمان دشمن سرسخت او بود. هم شعر سروده، هم قرار دادن این قاعده، جایگاه شعرش را محکم کرده است! اگر این چالش سیاسی عمرو عاص را بپذیریم، به سادگی در دام فریب او گیر افتاده‌ایم. البته اگر اصل «گواهی دشمن» معیار برتری یک فضیلت بر دیگر فضائل باشد، این جمله خود عمرو بن عاص هم باید ارزش داشته باشد. که این می‌شود یک دور باطل!

دوم: گواهی دشمن یا گواهی خدا؟ فضیلت امیرالمؤمنین آن نیست که عمرو بن عاص یا شافعی یا عُمَر بگویند. فضیلت او آن است که خداوند در قرآن فرموده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر اعلام کرده، «هل أتی» برایش نازل شده، و «إنما ولیکم الله» درباره‌اش آمده است. وقتی این‌ها را داریم، گواهی شافعی چه چیزی اضافه می‌کند؟ اگر گواهی شافعی اضافه می‌کند، یعنی داریم گواهی قرآن را کافی نمی‌دانیم.

سوم: مقام احتجاج با مقام اثبات فرق دارد. گواهی دشمن در مقام اتمام حجت بر خود دشمن، ارزش دارد. یعنی وقتی می‌خواهیم به او بگوییم «حتی خودتان هم این را گفته‌اید.» اما این با ارائه آن گواهی به عنوان سند اثبات در محافل شیعی، تفاوتی اساسی دارد. در اولی، داریم از سلاح دشمن علیه خودش استفاده می‌کنیم. در دومی، داریم یک جعبه مهمات به غنیمت گرفته شده از دشمن را - که از درون آن بی‌اطلاعیم - به درون جبهه خودی می‌آوریم.

بخش پنجم: تمیز احتجاج از رواج

یکی از مهم‌ترین نکاتی که باید در این بحث روشن بماند، تمایز میان دو موضع کاملاً متفاوت است: احتجاج به روایات مخالفان در مقابل خودشان، و نقل و ترویج همان روایات در میان شیعیان. این دو نه تنها متفاوت، بلکه در یک منطق مهم متضادند.

احتجاج (الزام خصم): در مناظره با یک عالم اهل سنت، استفاده از منابع خودش برای اقامه حجت، نه تنها مجاز بلکه لازم است. اگر می‌خواهیم به او نشان دهیم که حتی مطابق کتاب‌های خودش هم حق با اهل بیت است، باید از همان کتاب‌ها نقل کنیم. این در فقه به «الزام المخالف» شناخته می‌شود و روایات معصومین در این باب راه را باز گذاشته‌اند.

ترویج در محافل شیعی: اما وقتی همین روایات را روی منبر برای شیعیان می‌خوانیم، دیگر داریم آن‌ها را به عنوان منبع معرفتی برای جامعه خودی معرفی می‌کنیم. این یعنی به شیعیان می‌گوییم که برای شناخت فضائل اهل بیت علیهم‌السلام، به کتاب‌های مخالفان مراجعه کنند. این جابه‌جایی منبع، نقض صریح همان «الزم طریقتنا»ی امام رضا علیه‌السلام است.

به بیان دیگر: همان روایتی که در مناظره با اهل تسنن، سلاح ماست، اگر در منبر شیعی خوانده شود، سلاح مخالفان بر علیه ما می‌شود.

این تمایز را باید روشن نگه داشت تا نقد این مقاله به سوء تفاهم نینجامد. هدف، نفی مطلق هر استفاده‌ای از منابع مخالفان نیست؛ هدف، بازگرداندن این ابزار به جایگاه درست آن است: ابزار احتجاج با مخالفین، نه منبع فکری برای جامعه شیعه.

بخش ششم: حتی احتجاج هم اصولی دارد

به عنوان تتمه بحث، شایسته است خاطر نشان شود که بسیاری از این مناقب که ساخته و پرداخته منابع سنی است و امروزه در میان شیعه رواج یافته و به شهرت رسیده؛ در میان اهل تسنن از اعتبار خوبی برخوردار نیست! یعنی آن نویسندۀ سنی که این داستان‌ها را به عنوان اعتراف دشمنان، منقبت و فضیلت خاص و... نقل کرده، تنها به این اندازه به آن بها داده که برای شیعه ذوق آور باشد و در جامعه شیعه شهرت برسد و منافع مخالفین شیعه را تأمین کند. و الا یا استفاده‌ای در احتجاج ندارد - مثلاً نقل عابد و زاهد بودن امیرالمومنین علیه السلام در مقابل صدها روایت از زهد و عبادت دیگر صحابه که مخالفین به وفور نقل کرده‌اند حتی از حضرت علیه السلام را به اثبات نمی‌رساند - یا - به جهت ضعف سند و مصدر - قابل ارائه در احتجاجات و مناظرات نیست.

ضمن اینکه استناد به منابع اهل تسنن در احتجاجات، با وجود تعدد فرق و افکار و آراء فقهی و حدیثی در میان ایشان؛ کاری بسیار دشوار و تخصصی است و صرف نقل یک روایت منقول از یک کتاب سنی، به مثابه فصل الخطاب و سهم النافذ عمل نمی‌کند؛ علی رغم تصور ناآگاهان!

نتیجه‌گیری

رئوس مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام هرگز جماعتی ساده لوح نبوده‌اند. آن‌ها سیاست‌مدارانی بودند که چهارده قرن است موفقیت تاریخی خود را حفظ کرده‌اند. همین واقعیت باید ما را وادار کند که هیچ روایت یا شعر یا «اعترافی» را که از آن‌ها به دستمان رسیده، ساده‌انگارانه نخوانیم.

حدیث امام رضا علیه‌السلام به ابراهیم بن ابی‌محمود، شاید صریح‌ترین متن حدیثی در این زمینه باشد. امام نه تنها پاسخ «نه» می‌دهد، بلکه سازوکار فریب مخالفان را در سه دسته تشریح می‌فرماید: غلو که تکفیر می‌آورد، تقصیر که مقام معصوم را تنزل می‌دهد، و نقل مثالب که - بر خلاف روایات معتبر تبری - آتش فتنه را شعله‌ور می‌کند. این تشریح نشان می‌دهد که برنامه‌ی مخالفان از همان ابتدا حساب شده بوده است. تحلیل نمونه‌های مشخص - از «لولا علی لهلك عمر» تا داستان تیر در پا، از اشعار شافعی تا توجه به حفظ انتخابی روایات - همگی این نتیجه را تأیید می‌کنند: هر «فضیلت منقوله» از مخالفان، هدفی داشته که گاه آشکار و گاه پنهان است. و چون ما توان شناسایی همه این اهداف را نداریم، امام رضا علیه‌السلام یک دستور کلی داده است: «به راه ما بچسب!»

«الفضل ما شهدت به الأعداء» نه تنها اصل و قاعده نیست، بلکه اگر به معنای برتری گواهی مخالفین بر گواهی قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم تفسیر شود، نقض صریح مبانی معرفتی شیعه است. فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن است که «إنما ولیکم الله» در شأنش نازل شد، که «هل أتى» برایش آمد، که در غدیر خم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم در حضور صد و بیست هزار نفر ولایت او و یازده فرزند او را فریاد زد. این‌ها نه به گواهی شافعی نیاز دارند و نه به شعر عمرو بن عاص.

جایگاه مشروع استناد به منابع مخالفان، مقام احتجاج و اتمام حجت بر خود آن‌هاست نه منبر شیعی. این تمایز را روشن نگه داشتن، هم به انسجام فکری جامعه شیعی کمک می‌کند و هم ابزار مناظره را کارآمد نگه می‌دارد. ضمن اینکه چنین نقل‌های منفردی غالباً در احتجاجات و مناظرات با مخالفین نیز نمی‌توانند مستمسک خوبی باشند.

مصادر:

۱. عيون اخبار الرضا عليه السلام (شيخ صدوق رحمته الله - چاپ منشورات جهان)، جلد ۱، صفحه ۳۰۳.
۲. قرآن کریم، سورة انعام، آیه ۱۰۸.
۳. الکافي (شيخ کلینی رحمته الله - چاپ الإسلامية)، جلد ۱، صفحه ۶۸.
۴. الکافي (شيخ کلینی رحمته الله - چاپ الإسلامية)، جلد ۱، صفحه ۸.
۵. وهو الذى شهد العدو بفضله / والفضل ما شهدت به الأعداء (يعنى: او کسی است که دشمن او به برتری اش گواهی داده / و فضیلت آن است که دشمنان به آن گواهی دهند).